

احیای فرهنگ سیاسی پژوهی و جایگاه آن در ایران

دکتر احمد گل محمدی*

امیر صابری**

تاریخ دریافت: ۸۹/۳/۱۹

تاریخ پذیرش: ۸۹/۹/۵

چکیده

در سه دهه اخیر که با ارتقاء جایگاه فرهنگ در رشته‌ها و حوزه‌های مطالعاتی مختلف علوم انسانی و اجتماعی ویژگی می‌یابد، رشته علوم سیاسی هم شاهد چنین تحولی بوده است. بارزترین نمود این تحول، احیای فرهنگ سیاسی پژوهی است که در افزایش تأملات نظری و مطالعات تجربی مصداق می‌یابد. بنابراین، تولید داده‌های معتبر، بیشتر درباره فرهنگ سیاسی جوامع رونق فزاینده‌ای گرفته است.

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

** عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی

در نوشتار حاضر می‌کوشیم به پرسش‌های مرتبط درباره این تحول پاسخ دهیم: که چرا در سه دهه اخیر فرهنگ سیاسی پژوهی اهمیت روزافزونی یافته است؟ نمودها و مصادیق این اهمیت یابی چیست؟ فرهنگ سیاسی پژوهی در ایران چه جایگاهی دارد؟ سازماندهی کلی مقاله هم با این سه پرسش اصلی تناسب یافته است. بنابراین، نخست پس از نیم‌نگاهی به شکل‌گیری و رونق نسبی فرهنگ سیاسی پژوهی روشمند در میانه سده بیستم، عواملی را بازشناسی خواهیم کرد که به نوعی باعث شدند تا این سنت پژوهشی پس از سپری کردن یک دوره نسبتاً طولانی رکود و افول، احیا شود و از اواخر سده بیستم، رونق فزاینده‌ای پیدا کند. سپس به برجسته‌ترین نمودها و مصادیق این رونق اشاره خواهیم کرد. بحث پایانی مقاله هم نوعی همسنجی و ارزیابی آسیب‌شناسانه وضعیت فرهنگ سیاسی پژوهی در ایران است.

پیشینه فرهنگ سیاسی پژوهی

هر چند آگاهی از پدیده فرهنگ سیاسی و اندیشیدن درباره آن پیشینه دو هزار ساله دارد (Pye, 2000: 24)، پژوهش‌های روشمند درباره این پدیده در سده بیستم انجام شد. نخست، در دهه پنجم سده بیستم، تحت تأثیر مکتب روانشناسی سیاسی که سیاست کلان هر جامعه را تابعی از وجه غالب ویژگی‌های روانی - فرهنگی اعضای آن می‌دانست، موجی از مطالعات معطوف به شناخت "خصیصه ملی" شکل گرفت. منظور از خصیصه ملی در واقع جمع‌جبری خصیصه‌های مشترک بیشتر افراد یک جامعه بود که رفتارها و تحولات سیاسی آن جامعه را شکل می‌داد (Duckitt, 2000: 89). تفسیر الگوهای رفتار سیاسی ملی در قالب خصیصه ملی هرچند به سرعت گسترش یافت، اما چندان پایدار نبود و موج "خصیصه ملی" پژوهی به زودی فروکش کرد تا مرحله دیگری از فرهنگ سیاسی پژوهی استوار بر مفهوم "فرهنگ مدنی" شکل گیرد. از اوایل دهه ششم تا اوایل دهه هشتم سده بیستم، این مفهوم الهام بخش اصلی

فرهنگ سیاسی پژوهی بود و با الگوبرداری مفهومی و روش شناختی از فرهنگ مدنی الموند و وربا، مطالعات تجربی عمده ای صورت گرفت که پژوهش‌های الکس اینکلز و دیوید اسمیت درباره فرهنگ سیاسی شش کشور مختلف و کار ارزشمند رونالد اینگلهارت درباره ارزش‌ها و نگرش‌های جوامع مختلف از آن جمله است (Brint, 1991: 103; Almond, 1994: x).

پارادایم فرهنگ مدنی گرچه خوش درخشید، ولی دولت مستعجل بود. تقریباً از اوایل دهه هشتم سده بیستم اعتبار این پارادایم به تدریج زیر سؤال رفت و فرهنگ سیاسی به عنوان متغیر تبیین‌گر جایگاه برجسته خود را کم‌کم از دست داد. بنابراین، به جز برخی حوزه‌ها، رهیافت فرهنگ سیاسی از اعتبار و جذابیت افتاد و به رکود نسبتاً پایداری گرفتار شد. این رکود تقریباً تا اوایل دهه نهم سده بیستم تداوم یافت و سپس موج دیگری از فرهنگ سیاسی پژوهی شکل گرفت که همواره پرونق‌تر می‌شود.

تحولات بستر ساز احیای فرهنگ سیاسی پژوهی

در طول بیش از یک دهه افول و رکود فرهنگ سیاسی پژوهی، تحولاتی شکل گرفت که به نوعی بستر ساز رونق دوباره فرهنگ سیاسی شد. هر چند شمار و اهمیت این گونه تحولات را نمی‌توان به دقت تعیین کرد، اما سه دسته تحول را می‌توان در ردیف موثرترین عوامل برشمرد. دسته نخست دربرگیرنده برخی تحولات تاریخی هستند که، مستقیم یا غیرمستقیم، بستر مناسبی برای احیای رهیافت فرهنگ سیاسی فراهم کردند. تحولات دسته دوم را می‌توان چرخش‌ها یا تحولات نظری نامید که (از طریق بی اعتبار یا کم رنگ کردن دیدگاه‌های بی توجه یا کم توجه به عوامل فرهنگی، یا اهمیت و اعتبار بخشیدن به دیدگاه‌هایی که به فرهنگ سیاسی اهمیت می‌دادند) اهمیت یابی فرهنگ سیاسی را باعث شدند. تحولات دسته سوم هم عبارت است از برخی تلاش‌ها برای بازسازی مفهومی فرهنگ سیاسی که از کاستی‌ها، محدودیت‌ها و ابهامات مفهوم بندی‌های پیشین برکنار باشد.

تحولات تاریخی

یکی از ریشه‌های رستاخیز فرهنگ سیاسی پژوهی را می‌توان در تحول تاریخی - سیاسی جستجو کرد. از جمله این تحولات می‌توان به جنبش‌های دموکراسی خواهی و تحولات دموکراتیک، رستاخیز ناسیونالیسم و جنبش‌های هویت محور، برخی جنبش‌های بنیادگرایانه، راستگرایی و محافظه کاری سیاسی، و فروپاشی نظام‌های کمونیستی اشاره کرد. گرچه میزان و تقدم - تاخر تأثیرگذاری این تحولات را نمی‌توان به روشنی تعیین کرد، اما تردیدی نیست که هرکدام از اینها به نوعی بسترساز و زمینه ساز احیای فرهنگ سیاسی بوده‌اند.

برخی پژوهشگران معتقدند که تحولات دموکراتیک دهه ۹۰ نقش موثری در احیای فرهنگ سیاسی داشت. این تحولات که با عنوان "موج سوم دموکراسی" مورد بحث قرار می‌گیرد، برخی پژوهشگران را به بررسی رابطه میان فرهنگ (سیاسی) و ساختارهای سیاسی علاقمند کرده است. آنان، مانند الموند و وربا، می‌کوشند وجود رابطه و همبستگی میان ارزش‌ها و نگرش‌های سیاسی شهروندان و نظام سیاسی را بررسی و شناسایی کنند. در واقع، فروپاشی اقتدارگرایی و گشایش‌های دموکراتیک در برخی جوامع، عالمان سیاست را به بنیادهای فرهنگی دموکراسی پایدار علاقمند کرده است (Pye, 2000: 27).

گرایش‌ها و جنبش‌های ناسیونالیستی هم تأثیر مشابهی داشته است. خیزش‌های ملی‌گرایانه و خاص‌گرایانه، و همچنین برجسته شدن سیاست هویت در جوامع مختلف، عالمان سیاست را به فرهنگ علاقمند کرده است. در این گونه پدیده‌ها و تحولات، ارزش‌ها و نگرش‌های مختلف فرهنگی نقش واسطه مهمی بازی می‌کنند. از این لحاظ، پژوهشگران می‌خواهند بدانند که عناصر فرهنگ سیاسی چگونه می‌تواند شیوه‌های کسب مشروعیت سیاسی و شیوه‌های هویت یابی سیاسی را تحت تأثیر قرار دهد. جنبش‌های بنیادگرایانه نیز توجه برخی پژوهشگران را به نقش فرهنگ سیاسی در رفتارها و پدیده‌های سیاسی را معطوف کرده است (Street, 1994: 95).

راست‌گرایی سیاسی تحول‌دیگری است که به نظر الموند در احیای علاقه به فرهنگ (سیاسی) موثر بود. او مدعی است که محافظه‌کاری و راست‌گرایی در سیاست‌های مالی و انتخاباتی کشورهای توسعه‌یافته با بی‌اعتبار شدن رهیافت‌هایی همراه شد که ارج و اهمیتی برای فرهنگ سیاسی قائل نبودند. رهیافت‌های موردنظر عبارت بودند از مارکسیسم و نظریه انتخاب عقلانی که نسبت به نقش و اهمیت فرهنگ در زندگی سیاسی کم توجه یا بی‌توجه بودند (Almond, 1994: 49).

البته ادعا می‌شود که تأثیر فروپاشی نظام‌های کمونیستی بر احیای فرهنگ سیاسی، بسیار بیشتر از افول مارکسیسم بوده است. پژوهشگران نشان می‌دهند که در پی فروریزی دیوار برلن، موج جدیدی از مطالعات تجربی در اروپای شرقی و کشورهای تازه تاسیس ناشی از فروپاشی شوروی شکل گرفت. در این مطالعات تجربی عمدتاً پیمایشی، تأثیر چندین دهه عملکرد نظام‌های توتالیتر چپ، عناصر پایدار و ناپایدار فرهنگ سیاسی، و میزان سازگاری این گونه عناصر با نظام‌های دموکراتیک پایدار مورد بررسی قرار می‌گرفتند (Alexander, 2000: 22-7). تحولات پس از فروپاشی در این گونه جوامع به ویژه برای پژوهشگرانی اهمیت دارد که به بنیادهای فرهنگی دموکراسی علاقه‌مندند.

چرخش‌ها و تحولات نظری

چرخش‌های نظری به دو دسته تحولات فکری و نظری بنیادی اطلاق می‌شود. دسته اول تحولاتی هستند که نتیجه آنها افول و یا کم‌رنگ شدن پارادایم‌های بی‌توجه یا کم‌توجه به عوامل فرهنگی بوده است. دسته دیگری از تحولات هم‌باعث شده است تا پارادایم‌ها و یا رهیافت‌هایی که به فرهنگ سیاسی اهمیت می‌دهند، جایگاه مسلطی پیدا کنند. افول پارادایم انتخاب عقلانی مصداق بارز تحولات دسته اول است و چرخش پست‌مدرنیستی و تفسیری، تحول پارادایمی و روش‌شناسانه در روانشناسی،

و نوعی تحول گفتمانی در سنت فکری مارکسیسم هم مصادیق دسته دوم تحولات می‌باشند.

مهمترین چرخش پارادایمی زمینه ساز احیای جایگاه فرهنگ سیاسی افول پارادایم انتخاب عقلانی است. در دهه ۸۰ پارادایم انتخاب عقلانی اعتبار و جذابیت خود را به تدریج از دست می‌داد و نوعی سرخوردگی فزاینده از تبیین‌های مادی شکل می‌گرفت و به نسبت افول این گونه تبیین‌ها، تبیین‌های فرهنگ محور اهمیت بیشتری پیدا می‌کرد. خود نظریه پردازان انتخاب عمومی نیز از مواضع خود عقب نشینی می‌کردند و می‌کوشیدند تا از تقلیل گرایی عقلانی بپرهیزند. بدین ترتیب پارادایم مسلط انتخاب عقلانی مورد چالش قرار می‌گرفت و بر اعتبار تبیین‌های فرهنگ گرا افزوده می‌شد (Price, 1999: 1). بی‌گمان چنین تحولی برای احیای جایگاه فرهنگ سیاسی بسیار مناسب بود.

در دوره مورد بررسی همچنین شاهد چرخش پارادایمی و نظری به پست مدرنیسم در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی، از جمله علم سیاست، هستیم. این چرخش از آن رو تأثیر مثبتی در احیای فرهنگ سیاسی داشت که سنت فکری پست مدرنیسم درعین پرهیز از کلان روایت‌ها و مفهوم علل نخستین، بر بسترمندی کنش‌های انسانی و، بنابراین، تبیین‌های فرهنگی کنش، بیش از پیش تأکید می‌کند (Street, 1994: 95). چنین تحولی نه تنها به احیای فرهنگ سیاسی به عنوان یک رهیافت پژوهشی کمک کرد، بلکه فرهنگ سیاسی پژوهی‌های تفسیری را هم رواج داد که کار برجسته استفن ولش (Welch 1993) را می‌توان موجد این ادعا به شمار آورد. البته چرخش پارادایمی به پست مدرنیسم عامل تحول مرتبط زمینه ساز دیگری بود که چرخش از رفتارگرایی به تفسیرگرایی نامیده می‌شود (Street, 1994: 98).

تحول دیگری که زمینه ساز احیای فرهنگ سیاسی به شمار می‌آید در حوزه روانشناسی شکل گرفت. یکی از مصادیق این تحول چرخش از روانشناسی استوار بر نظریه‌های شناختی به روانشناسی نافریدی یا روانشناسی ژرفانگر است که به همت

اندیشمندانی مانند فوکو، دریدا، لاکان، آلتوسر و گرامشی شکل گرفت (Pye, 2000: 32). مصداق دوم، پیشرفت در روانشناسی بینافرهنگی و پیشرفت در روش‌های تشریح و اندازه‌گیری ارزش‌های اجتماعی- فرهنگی بنیادی بود که امکان بیشتری برای سنجش ارزش‌ها و نگرش‌های سیاسی فراهم می‌کرد (Duckitt, 2000: 89).

همچنین می‌توان از نوعی تحول گفتمانی در سنت فکری مارکسیسم یاد کرد که در احیای رهیافت فرهنگ سیاسی بی‌تأثیر نبود. برخلاف دهه ۷۰ که پارادایم فرهنگ مدنی آماج حملات شدید مارکسیست‌ها قرار گرفت، در اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ شاهد عقب‌نشینی در این سنت فکری هستیم که در حکم نوعی اعتراف به اهمیت فرهنگ سیاسی در درک پدیده‌های سیاسی بود. بسیاری از نئومارکسیست‌ها به این نتیجه رسیدند که سیاست فقط در درون ساختارها و فرایندهای مادی جریان ندارد، بلکه با انواعی از نگرش‌ها و ارزش‌ها هم عجین است که فرهنگ سیاسی با آنها سروکار دارد (Haynes, 1999: 8).

ناگفته نماند که خود نظریه فرهنگ هم در دهه ۱۹۹۰ جایگاه بسیار برجسته‌ای در علم سیاست کسب کرد. این تحول تا حدود زیادی بازتاب و نتیجه شکل‌گیری موجی از علاقمندی به قومیت، دین و تمدن‌ها بود. پدیده‌های نامبرده با این موضوع مرتبط بودند که مردم چگونه با توسل به ارزش‌های گروه‌های اجتماعی، به جستجوی هویت می‌پردازند. البته علاقمندی فزاینده به اتخاذ رهیافت‌های فرهنگی در پژوهش‌ها و مطالعات سیاسی را می‌توان راهی برای مقابله با رهیافت انتخاب عقلانی دانست که بر اصل پیشینه‌کردن منافع، بدون توجه به بستر فرهنگی شکل‌گیری ترجیحات و علایق، برای تبیین پدیده‌های سیاسی تأکید می‌کرد (Lane and Ersson, 2002: 3).

بازسازی مفهومی

بی‌گمان تحولاتی که تاکنون برشمردیم، به نوعی در احیای فرهنگ سیاسی موثر بودند. ولی احیای رهیافت فرهنگ سیاسی فقط معلول این تحولات نبود، بلکه تحول

مفهومی خود رهیافت فرهنگ سیاسی هم نقش بسزایی داشت. آنچه در دوره مورد بررسی ما احیا شد، شکل بازسازی شده ای از فرهنگ سیاسی بود. به بیان دیگر، بازتعریف فرهنگ سیاسی و تلاش‌های نسبتاً موفق برای بازسازی مفهومی آن؛ اعتبار، کارایی و، اهمیت این رهیافت را به میزان چشمگیری فزونی بخشید.

یکی از نخستین گام‌های اصلی در راستای بازسازی فرهنگ سیاسی را خود الموند و وربا برداشتند. تقریباً ۲۵ سال پس از انتشار فرهنگ مدنی که با انتقادهای مختلفی همراه بود، مجموعه مقالاتی با عنوان بازاندیشی در فرهنگ مدنی منتشر شد که الموند و وربا آن را ویراستاری کرده بودند (Almond and Verba 1989). افزون بر الموند و وربا، اندیشمندان و نظریه پردازان دیگری هم به این مهم همت گماشتند که آرون ویلداوسکی، رابرت پاتنام و ریچارد ویلسون از چهره‌های برجسته این گروه به شمار می‌آیند. در سطور پایین گزارش بسیار کوتاهی از تلاش‌های آنان ارائه خواهد شد.

بازاندیشی در فرهنگ مدنی، دربرگیرنده دو دسته مقاله است. شماری از مقالات در واقع گزارش مطالعات تجربی در فرهنگ سیاسی هستند و شمار دیگری هم در ردیف بحث‌های نظری قرار می‌گیرند. گرچه مطالعات موردی تجربی با الگوبرداری از چارچوب فکری الموند و وربا صورت گرفته است، مقالات نظری کتاب، بسیار انتقادی‌تر هستند. در این مقالات انتقادی هم تعریف و مفهوم‌بندی فرهنگ سیاسی مورد بازاندیشی قرار می‌گیرد، هم بر این موضوع تأکید می‌شود که باید به فرض تبیین کردن فرهنگ سیاسی با دیده تردید نگریست.

درباره تعریف فرهنگ سیاسی، لیپهارت در مقاله ای با عنوان "ساختار استدلال"، الموند و وربا را مورد سرزنش قرار می‌دهد که مفهوم فرهنگ سیاسی را بسیار فراگیر تعریف کرده اند. به همین دلیل، فرهنگ سیاسی علاوه بر تمایلات، گرایش‌ها و نگرش‌های معطوف به اعیان سیاسی، "روابط اجتماعی و بین شخصی" را هم دربر می‌گیرد. پیت من هم که، به زعم خود، یک انتقاد فلسفی مطرح می‌کند، مدعی است که الموند و وربا گرفتار نوعی تاتالوژی هستند. آنان گرایش‌ها و نگرش‌ها را بخش جدایی

ناپذیر نظام سیاسی به شمار می‌آورند که اگر این ادعا درست باشد، دیگر نمی‌توان فرهنگ سیاسی را یک متغیر مستقل به شمار آورد، زیرا جزیی از متغیر وابسته یا همان نظام سیاسی است (Lijphart, 1989: 38).

رابرت پاتنام هم در بازسازی مفهوم و رهیافت فرهنگ سیاسی، و بنابراین، احیای فرهنگ سیاسی پژوهی نقش بسیار برجسته ای داشته است. او در کتاب خود نقش و تأثیر عوامل فرهنگی در نظام سیاسی را با ظرافت و دقت مثال زدنی نشان می‌دهد و لزوم توجه به ارزش‌ها و نگرش‌های سیاسی برای درک پدیده‌های سیاسی، به ویژه شکل‌گیری دموکراسی‌های پایدار، را مورد تأیید و تأکید قرار می‌دهد. به بیان روشن‌تر، پاتنام نشان می‌دهد عناصری مانند اعتماد که برای مفهوم فرهنگ مدنی الموند و وربا اهمیت زیادی داشتند، می‌توانند پایداری یا ناپایداری دموکراسی (در بخش‌های مختلف ایتالیا) را به خوبی تبیین کنند (Pye, 2000: 28).

هرچند پاتنام تواضع زیادی به خرج داده، پژوهش خود را ادامه کار الموند و وربا به شمار می‌آورد، می‌توان گفت که کارآمد کردن دموکراسی بر مفهوم بندگی و روش‌شناسی بازسازی شده ای استوار است. از لحاظ روش شناختی، کار پاتنام بر ترکیبی از رهیافت‌های سه‌گانه استوار است. او هم از داده‌های آماری استوار بر مطالعات تجربی استفاده می‌کند، هم نوعی نظریه را راهنمای کار خود قرار می‌دهد، و هم به بررسی‌ها و تحلیل‌های تاریخی متوسل می‌شود. برخی صاحب‌نظران معتقدند که پژوهش پاتنام کار پیشگامانه‌ای است که امکان تازه و ارزشمندی برای یک برنامه پژوهشی مترقیانه در حوزه فرهنگ سیاسی عرضه می‌کند (Laitin, 1995: 172). این ادعا تا حدود زیادی واقعیت دارد، زیرا پاتنام الهام بخش مطالعات تجربی بسیاری شد.

سهم آرون ویلداوسکی در بازسازی مفهوم فرهنگ سیاسی و احیای فرهنگ سیاسی پژوهی کاربست رهیافت "نظریه فرهنگ" در حوزه فرهنگ سیاسی است. او که در اواخر عمر به یکی از مدافعان و نمایندگان پیشگام نظریه فرهنگ تبدیل شد، درعین بازتعریف فرهنگ، بر نقش عناصر مختلف فرهنگی در زندگی سیاسی تأکید می‌کند

(Wilson, 2000: 253). ویلداوسکی همچنین می‌کوشید نظریه‌های ظاهراً متناقض با هرگونه تحلیل فرهنگی را به گونه‌ای بازسازی کند که برای بررسی‌های فرهنگی مناسب باشند. او مثلاً نشان داد که نظریه انتخاب عقلانی را می‌توان با افزودن یک بعد فرهنگی غنا بخشید تا برای تبیین تفاوت‌های ظریف در علایق و ترجیحات کنشگران به کار آید (Pye, 2000: 29).

ریچارد ویلسون هدف خود را احیای فرهنگ سیاسی اعلام می‌کند، زیرا اعتقاد دارد که فرهنگ سیاسی، به عنوان مفهومی سامان بخش، از رونق افتاده است. او می‌خواهد فرهنگ سیاسی را به گونه‌ای بازسازی و احیا کند که بتواند منابع ثبات و تحول سیاسی در جوامع مختلف را تبیین کند. برای انجام این مهم او مفهوم "ایدئولوژی‌های اطاعت" را جعل می‌کند که به نوعی بازتاب فرهنگ‌های سیاسی هستند. به بیان دیگر، ایدئولوژی‌های اطاعت همان ساختارهای استدلال اخلاقی و سیاسی هستند که با متحول شدن جوامع پیچیده تر می‌شوند. از این لحاظ، می‌توان گفت که فهم بهتر زندگی، تحول و ساختار سیاسی جوامع مختلف درگرو فهم ایدئولوژی‌های اطاعت یا همان فرهنگ‌های سیاسی است (Laitin, 1995: 169).

در این بحث باید از ریچارد تاپ هم یاد کرد که برای بازسازی مفهومی فرهنگ سیاسی تلاش کرده است. در مقاله تاپ ما شاهد تعریف کاملاً تجدید نظر شده‌ای از فرهنگ سیاسی هستیم. از دید او فرهنگ سیاسی عبارت است از نگرش‌ها و ایستارهایی که شهروندان اخذ می‌کنند تا سیاست را درک کنند. بنابراین، فرهنگ سیاسی به چیزی زنده و پویا تبدیل می‌شود، درحالی که، از دید تاپ، مفهوم "الگوهای گرایش‌ها"ی الموند و وربا ناگزیر به برداشتی ابزاری از کنش می‌انجامد (Street, 1994: 98). البته اندیشمندان و پژوهشگران دیگری نیز در این حوزه فعالیت کرده‌اند که یادکردن از آنها در حوصله این مقال نیست.

نمودها و مصادیق احیای فرهنگ سیاسی پژوهی

احیای فرهنگ سیاسی پژوهی نمودها و مصادیق مختلفی دارد. شمار رشته / گرایش‌های مرتبط با فرهنگ سیاسی پژوهی افزایش یافته و به همین نسبت، واحدهای درسی جدیدی تعریف شده است. نتایج جستجوهای ساده اینترنتی نشان می‌دهد که شمار مجلات، کتاب‌ها و مقاله‌های مرتبط با فرهنگ سیاسی به میزان چشمگیری زیاد شده است. ولی از همه اینها مهم‌تر، افزایش بی سابقه پژوهش‌های تجربی، شامل تولید و گردآوری و تحلیل داده‌های مرتبط با فرهنگ سیاسی، و افزایش موسسات مرتبط با این گونه پژوهش‌ها است، که فهرست وار در باره هر کدام سخن خواهیم گفت.

این گونه پژوهش‌ها را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم کرد: پژوهش‌ها و مطالعات عمومی، پژوهش‌ها و مطالعات منطقه‌ای و پژوهش‌ها و مطالعات کشوری. دسته نخست دربرگیرنده پژوهش‌ها و مطالعاتی است که گستره یا پوشش موضوعی آنها فرهنگ سیاسی کشور یا منطقه خاص نیست. برخی پژوهش‌ها و مطالعات به فرهنگ‌های سیاسی مناطق معینی مانند: اروپا یا آسیای جنوب شرقی اختصاص دارد که در دسته دوم جای می‌گیرند و باقی مانده پژوهش‌ها و مطالعات هم کشوری یا حتی محلی به شمار می‌آیند. پس از بررسی این گونه پژوهش‌ها و مطالعات، به معرفی برخی نهادها و موسسات فعال در این حوزه هم خواهیم پرداخت.

در سطح جهانی، از سه مطالعه تجربی منظم و گسترده می‌توان یاد کرد. یکی از این موارد پیمایش جهانی ارزش‌ها^۱ یا (WVS) است که پیشینه آن به اوایل دهه ۸۰ باز می‌گردد. هرچند پیمایش جهانی ارزش‌ها که بخشی از آن به سنجش فرهنگ سیاسی اختصاص دارد ابتدا به برخی کشورهای اروپایی محدود بود، به تدریج کشورهای بیشتر و بیشتری را دربرگرفت به گونه‌ای که حدود یک دهه بعد، در ۱۹۹۳ نمایندگان ۴۰ کشور جهان در پیمایش جهانی ارزش‌ها مشارکت داشتند و مرحله چهارم پیمایش

(۱۹۹۹-۲۰۰۰) بیش از ۶۵ کشور از ۵ قاره جهان - تقریباً ۸۰ درصد کل جمعیت جهان - را دربرمی‌گرفت.

برنامه پیمایش اجتماعی بین‌المللی^۱ یا (ISSP) هم که در اوایل دهه ۸۰ شکل گرفت، امروزه پیمایش‌هایی در نزدیک به ۴۰ کشور جهان انجام می‌شود. گرچه موضوع‌های مورد مطالعه این برنامه پژوهشی فقط ارزش‌ها و نگرش‌های سیاسی نیستند، به جرات می‌توان گفت که بخش قابل توجهی از موضوع‌ها و پرسش‌ها، مستقیم یا غیرمستقیم، به ارزش‌ها و نگرش‌های سیاسی مربوط می‌شوند. مثلاً موضوع نخستین پیمایش نقش حکومت در زمینه آزادی‌های مدنی، آموزش و پرورش، رفاه و برابری اجتماعی، و اقتصاد بود که در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۶ تکرار شد. موضوع پیمایش هفتم، تأثیر باورها و رفتارهای مذهبی بر نگرش‌های اجتماعی، سیاسی و اخلاقی بود. موضوع یازدهمین پیمایش هم به ارزش‌ها و نگرش‌های شهروندان جوامع مختلف درباره ملی‌گرایی، منطقه‌گرایی و جهان‌گرایی اختصاص داشت.

سنجش جهانی نگرش‌ها^۲ که زیر نظر مادلین آلبرایت، وزیر خارجه پیشین امریکا، و همکاری صاحب‌نظران برجسته‌ای مانند هنری کسینجر انجام می‌شود، از سال ۲۰۰۱ آغاز شده است. هدف از انجام چنین پژوهشی آن است که نگرش‌های اعضای جوامع مختلف نسبت به مسائل و موضوع‌های سیاسی - اجتماعی عمده را بسنجد و تحولات آن را در طول زمان نشان دهد. قلمرو این پژوهش هم گسترده است به صورتی که مثلاً ابتدا نوعی بررسی میدانی مقدماتی درباره ۲۷۵ رهبر سیاسی، مطبوعاتی، فرهنگی و تجاری متعلق به ۲۴ کشور جهان صورت گرفت و سپس در جریان مطالعات بعدی حدود ۴۴ پژوهش میدانی انجام و با ۳۸۰۰۰ نفر مصاحبه شد؛ مصاحبه شوندگانی که به کشورهای مختلف جهان - ۱۰ کشور امریکایی، ۱۰ کشور

1 . The International Social Survey Program
2 . attitudes global

اروپایی، ۸ کشور آسیایی، ۱۰ کشور افریقایی، و ۶ کشور واقع در خاورمیانه - تعلق داشتند.

در سطح منطقه‌ای، که عمدتاً به اروپا و امریکا تعلق دارد، شمار پژوهش‌ها نسبتاً بیشتر است و به همین دلیل فقط به چند نمونه مهم و برجسته اشاره می‌کنیم. نخستین نمونه، نوعی پژوهش منطقه‌ای درباره فرهنگ سیاسی اروپای غربی یا نوعی فرهنگ سیاسی پژوهشی تطبیقی است که حدود ۶۰ پژوهشگر برای انجام پژوهش زحمت کشیده‌اند و حاصل آن در مجموعه‌ای پنج جلدی با عنوان باورهای معطوف به حکومت^۱ منتشر شده است. (Kaase and Newton, 1995: v-vii).

مطالعه منطقه‌ای دیگر به اصطلاح "مطالعه ارزش‌های اروپایی"^۲ یا (EVS) نام دارد که پژوهشی گسترده، پایدار، منظم و فراملی برای بررسی ارزش‌های بنیادی اروپاییان است را در دستور کار خود دارد. هدف از انجام این پژوهش یافتن پاسخ معتبر به این پرسش است که نهادهای اجتماعی و سیاسی اروپاییان و رفتار حکومت‌های اروپایی برچه بنیادهای ارزشی اخلاقی و اجتماعی استوار است. پس از فروپاشی نظام‌های کمونیستی در اروپای شرقی موج دیگری از فرهنگ سیاسی پژوهی شکل گرفت که میلر و همکارانش فهرست متنوعی از مطالعات میدانی صورت گرفته درباره فرهنگ سیاسی اروپای شرقی و روسیه آورده‌اند. (Miller et al. 1998)

پژوهش‌ها و مطالعات مربوط به امریکای شمالی، به ویژه ایالات متحده امریکا، بسیار پرشمارتر و گوناگون‌تر از آن است که بتوان معرفی کرد. در مورد کشورهای امریکای لاتین هم مطالعات مختلف و متعددی صورت گرفته است که کار مشترک فیتزگیبون و فرناندز (R. H. Fitzgibbon and J. A. Fernandez) از جمله مطالعات مهم متعلق به این حوزه به شمار می‌آید.

1 . Beliefs in Government
2 . The European Values Study

پژوهش‌ها و مطالعات مربوط به فرهنگ سیاسی در آفریقا، نسبتاً اندک و ضعیف است، ولی مواردی از بررسی و سنجش فرهنگ سیاسی جوامع آفریقای می‌توان شناسایی و معرفی کرد. مثلاً پیچ (M. E. Page) و همکارانش کوشیده‌اند روانشناسی سیاسی و فرهنگ سیاسی آفریقا را به تصویر بکشند. مطالعات تجربی آبنیک (G. J. Abnic) در مورد فرهنگ سیاسی در جیبوتی، اریتره، اتیوپی و سومالی هم کار ارزشمندی است.

بیشترین پژوهش‌ها و مطالعات مربوط به فرهنگ سیاسی آسیا درباره فرهنگ سیاسی منطقه معینی از این قاره کهن، شامل آسیای جنوب شرقی، حوزه اقیانوس آرام، شبه قاره هند، آسیای مرکزی و قفقاز، و خاورمیانه است که مطالعات و آثار پژوهشگرانی مانند لاوسون، تیسمانیانو و تسلا نمونه بارز آنهاست. در این قسمت، باید به فرهنگ سیاسی پژوهشی تطبیقی هم اشاره کرد که به همت پژوهشگرانی مانند ساموئل هانتینگتون بنیاد گرفته است (Berger and Harrison and Huntington, 2000; Huntington, 2002).

اگر فرهنگ پژوهی‌های سیاسی منطقه‌ای بیشتر از فرهنگ سیاسی پژوهی‌های بین‌المللی هستند، شمار و حجم فرهنگ سیاسی پژوهی‌های کشوری و موردی به مراتب بیشتر است. با یک جستجوی ابتدایی و ساده می‌توان مشاهده کرد که شمار این گونه مطالعات چند هزار مورد و حتی بیشتر است. اگر مطالعاتی که به نوعی با فرهنگ سیاسی مرتبط باشد را هم حساب کنیم، بی‌گمان نتیجه جستجو به چند ده هزار مورد بالغ خواهد شد که حتی فهرست کردن آنها هم در این نوشتار امکان‌پذیر نیست.

به همین نسبت شمار موسسه‌هایی هم که در زمینه تولید و تحلیل داده‌های مرتبط با فرهنگ سیاسی فعالیت می‌کنند افزایش یافته است. از آنجا که در این مورد نیز شمار موسسات مورد نظر بسیار بیشتر از آن است که صرفاً بتوان در یک مقاله فهرست کرد، به معرفی چند نمونه معتبر بسنده می‌کنیم. نمونه اول موسسه Inter-university Consortium for Political and Social Research است که می‌توان گفت بزرگترین

بایگانی داده‌ها و اطلاعات رایانه‌ای شده جهان را در اختیار دارد و با بیش از ۵۰۰ عضو سازمانی فعالیت می‌کند. این سازمان‌ها معتبرترین پژوهش‌های تجربی در زمینه ارزش‌ها و نگرش‌های سیاسی را زیر نظر ICPSR انجام می‌دهند که مطالعات الموند و وربا درباره "فرهنگ مدنی" از آن جمله است.

موسسه تازه تاسیس Institute for Advanced Studies in Culture در زمینه سنجش دگرگونی‌های فرهنگی، به ویژه دگرگونی در نگرش‌های مردم نسبت به نهادهای سیاسی فعالیت می‌کند. موسسه Center for research in Society and Politics هر ساله پیمایش‌هایی را برای بررسی و سنجش نگرش‌ها و ارزش‌های افراد نسبت به موضوع‌هایی مانند سیاست‌های نژادی و سیاست‌های ملی و برخی موضوع‌های سیاسی دیگر انجام می‌دهد. موسسه تازه تاسیس دیگر در زمینه فرهنگ سیاسی اروپا و آسیا Eurasia Political Culture Research Network است که می‌کوشد مهمترین ارزش‌ها و نگرش‌های اجتماعی و سیاسی اروپایی‌ها و آسیایی‌ها را از طریق مطالعات تجربی شناسایی و بررسی کند. همچنین موسسه Research Center for Political Culture چین از جمله موسسات فعال در زمینه فرهنگ سیاسی است.

وضعیت فرهنگ سیاسی پژوهی در ایران

مواردی که برشمردیم و بر شمار آنها بسیار می‌توان افزود نمونه‌هایی از نمودها و مصادیق احیای فرهنگ سیاسی پژوهی در جهان هستند که به دنبال برخی تحولات تاریخی و نظری شکل گرفته‌اند. ولی در ایران، فرهنگ سیاسی پژوهی وضعیت متفاوتی داشته، و دچار نوعی تناقض بوده است. به عبارتی، گرچه در چند دهه گذشته نقش و جایگاه فرهنگ در زندگی سیاسی بیش از پیش مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است، اما فرهنگ سیاسی پژوهی اهمیت و سامان چندانی نداشته است. شواهد زیادی برای نشان دادن اعتبار چنین ادعایی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

با وجود این که تولید داده‌های معتبر از طریق انجام پیمایش‌های منظم اهمیت انکارناپذیری در فرهنگ سیاسی پژوهی دارد، امروزه هیچ موسسه یا نهادی برای انجام این مهم وجود ندارد. به همین دلیل یافتن چنین داده‌هایی برای تحلیل فرهنگ سیاسی ایران بسیار دشوار است و اندک داده‌های موجود هم در چارچوب پیمایش‌هایی که موسسات و پژوهشگران متعلق به حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی انجام می‌دهند تولید می‌شود و به همین دلیل برای شناخت ویژگی‌ها و تحولات فرهنگ سیاسی ایران چندان مناسب نیستند.

مصدق بارز این ادعا عملکرد «دفتر طرح‌های ملی» وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است. این موسسه می‌کوشید با انجام پیمایش‌های منظم، داده‌های معتبری درباره ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان تولید کند. هرچند این پیمایش‌ها ارزش‌ها و نگرش‌های مختلف ایرانیان در عرصه‌های گوناگون را سنجش می‌کرد، فرهنگ سیاسی ایران چندان جایگاهی در این مجموعه نداشت و نسبت بسیار اندکی به این حوزه (شامل بخش هفتم و هشتم درباره باورهای سیاسی و ترجیحات سیاسی) اختصاص یافته است. ولی همین اندک هم با ویژگی‌های معمول پیمایش و سنجش فرهنگ سیاسی فاصله زیادی دارد که عمدتاً از چارچوب مفهومی چنین پیمایشی ناشی می‌شود و نکاتی را می‌توان در باره آنها بیان کرد.

یکم، به نظر می‌رسد این چارچوب مفهومی بر تعریفی محدود از قلمرو سیاست و نظام سیاسی، و بنابراین فرهنگ سیاسی، استوار است. همین ویژگی باعث شده است تا امور و مفاهیمی مانند عدالت (قومی) و هویت ملی در ردیف مفاهیم یا متغیرهای غیرسیاسی قرارگیرند که چندان موجه نیست (بنگرید به ارزش‌ها و نگرش‌ها، جدول ۲-۲ صفحه ۳۹). دوم، نوعی ناسازگاری یا تناقض در چارچوب مفهومی به چشم می‌خورد. درحالی که به درستی تصریح شده است گرایش یا "سوگیری دارای دو بعد عمده شناختی (عقلی) و عاطفی (احساسی) است" (ص ۲۲)، به نظر می‌رسد در شناسایی و تعیین متغیرهای نهایی فرهنگ سیاسی این جنبه مهم نادیده گرفته شده

است. همه پنج متغیری که در جدول نامبرده آمده (اعتماد به عملکرد حکومت، اعتماد به نهادهای حکومتی، علاقه سیاسی، احساس تأثیر سیاسی و ترجیحات سیاسی)، به جنبه عاطفی یا احساسی فرهنگ سیاسی مربوط می‌شوند.

سوم، برخی مفاهیم یا متغیرها مبهم و دوپهلو هستند. مفهوم "علاقه سیاسی" از این لحاظ دو پهلو است که می‌تواند هم بر نفس علاقه به سیاست دلالت کند و هم بر علاقه به مسائل سیاسی معین (علائق سیاسی). از لحاظ منطقی، پرسش از علاقه داشتن به سیاست با پرسش از علایق سیاسی فرق دارد و اولی مقدم بر دومی است. بی‌گمان این تفاوت و تمایز از لحاظ شناخت فرهنگ سیاسی یک جامعه بسیار حائز اهمیت است. مفهوم "احساس تأثیر سیاسی" هم دارای نوعی ابهام است و پس از رجوع به سؤال مربوطه می‌توان پی برد که منظور از این عبارت احساس تأثیرگذاری در سیاست یا میزان حساسیت حکومت نسبت به علایق و سلایق شهروندان است.

چهارم، شمار پرسش‌ها در مقایسه با پرسش‌های طرح شده برای سنجش نگرش‌ها و ارزش‌های غیرسیاسی افراد بسیار اندک است. درحالی که ظاهراً دو بخش یا سه فصل به سنجش فرهنگ سیاسی ایرانیان اختصاص یافته است، مجموعه پرسش‌هایی که این فصول یا بخش‌ها دربرمی‌گیرند فقط ۶ مورد است. پنجم، در جامعه ای مانند ایران که افراد معمولاً از بیان احساسات و نگرش‌های سیاسی راستین خود پرهیز می‌کنند و می‌کوشند تصویری از احساسات و علایق خود نشان دهند که با گفتمان یا سیاست رسمی سازگار باشد، باید اطلاعات نشان‌گر ارزش‌ها و نگرش‌های سیاسی افراد را به صورت غیر مستقیم گردآوری کرد. ولی در شماری از اندک پرسش‌های مربوط به فرهنگ سیاسی، مستقیماً از فرد خواسته می‌شود تا نگرش سیاسی خود را بیان کند (بنگرید به ارزش‌ها و نگرش‌ها، ص ۱۸۹ و ۱۹۹).

ششم، نوعی ناسازگاری و تناقض میان چارچوب مفهومی و پرسش‌های طرح شده برپایه آن وجود دارد. این ناسازگاری به دو صورت نمود می‌یابد. اولاً تناسبی میان "اعیان اجتماعی و فرهنگی" نظام سیاسی قید شده در جدول ص ۳۴ و پرسش‌های

طرح شده برای سنجش نگرش‌های افراد نسبت به این اعیان وجود ندارد. در حالی که شمار این اعیان در مقایسه با اعیان متعلق به سه نظام دیگر بیشتر است، فقط ۶ پرسش از کل پرسش‌های موجود به این اعیان مربوط می‌شود. ثانیاً، برخلاف آنچه در چارچوب مفهومی وعده داده شده است، در پرسش‌های طرح شده، وجه شناختی نگرش و گرایش سیاسی نادیده گرفته شده است. این پرسش‌ها به هیچ روی ما را به درک این موضوع رهنمون نمی‌شود که "کنشگر چگونه جوهر، ساخت، توانایی، کارکرد و فعالیت اعیان [متعلق به نظام سیاسی] را می‌بیند و تشخیص می‌دهد". به عبارتی، در حالی که چارچوب مفهومی از دو وجه نگرش و گرایش (سیاسی) سخن می‌گوید، پرسش‌ها تک بعدی هستند.

این گونه مسائل کم و بیش در موارد مشابه دیگر که به سنجش فرهنگ سیاسی در لابلای پیمایش‌های اجتماعی مبادرت می‌ورزند نیز به چشم می‌خورد. به عبارت دیگر، نبود پیمایش‌های مستقل برای تولید داده‌های معتبر برای شناخت فرهنگ سیاسی ایران، به دلایلی که بیان آن مستلزم امکان و فرصت جداگانه ای است، اعتبار و کارایی این گونه داده‌های تولید شده در عرصه علوم اجتماعی را کم و بیش مخدوش می‌کند. سنجش فرهنگ سیاسی نیازمند چارچوب مفهومی مناسبی است که اصولاً علوم سیاسی باید متولی تدوین آن باشد.

به هر حال، کاستی‌ها و ابهامات موجود در زمینه تولید و ساماندهی داده‌های معتبر برای شناخت فرهنگ سیاسی ایران، تحلیل و تبیین‌های مرتبط با این پدیده را هم به نوعی تحت تأثیر قرار داده است. در عین حال که شمار کتاب‌ها و مقالات درباره فرهنگ سیاسی ایران نسبتاً اندک است، بیشتر همین اندک آثار موجود را هم به سختی می‌توان در ردیف مطالعات تجربی معتبر قرار داد. بخش عمده‌ای از این آثار دربرگیرنده ادعاهای نامعتبر، اغراق‌های عامه پسند و مباحث ایدئولوژیک هستند. در واقع، وجه غالب ادعاهای موجود در این گونه آثار معمولاً نتیجه باورهای محک نخورده، حدس و گمان‌های سطحی و علایق سیاسی هستند. تا زمانی که داده‌های اولیه معتبری برای

سنجش صحت و سقم چنین ادعاهایی تولید نمی‌شود، فرهنگ سیاسی پژوهی گرفتار چنین سنت ناپسندی خواهد بود.

البته در این آشفته بازار فرهنگ سیاسی پژوهی، معدود مطالعات نسبتاً معتبری هم انجام می‌شود. این گونه آثار درعین حال که با الگوهای ژورنالیستی و ایدئولوژیک فاصله دارند، مطالعات تجربی هم به شمار نمی‌آیند. درواقع ویژگی این دسته آثار عمدتاً کاربست چارچوب‌های مفهومی معتبر برای تحلیل و تبیین‌های کلی از ویژگی‌ها و فرایندهای فرهنگ سیاسی ایران است که به نوعی در ردیف مطالعات کیفی قرار می‌گیرند. درواقع، این گونه آثار دربرگیرنده یک رشته ادعاهای کلی‌اند که سنجش اعتبار آنها به داده‌های معتبر نیاز دارد. ولی فقدان چنین داده‌هایی، باعث شده است که به برخی داده‌های پراکنده موجود بسنده شود یا نوعی مطالعه کیفی غیرروشنمند در دستور کار قرار گیرد. دو نمونه زیر می‌تواند گواه چنان ادعایی باشد.

نمونه نخست، کتابی است با عنوان بنیادهای فرهنگی سیاست در ایران به قلم محمدرضا بهنام. بهنام مدعی است که تجربه سیاسی ایران معاصر زیر سیطره دو گونه فرهنگ سیاسی (فرهنگ سیاسی اقتدارگرا و فرهنگ سیاسی اقتدارستیز) بوده است. فرهنگ سیاسی اقتدارگرا معمولاً در نهادهای اقتدارگرایی مانند سلطنت، دین و خانواده ریشه دارد و فرهنگ سیاسی اقتدارستیز هم به نهادهای اقتدارستیزی مانند تشیع و فردگرایی ایرانی متعلق است. تحولات سیاسی ایران معاصر اساساً محصول رویارویی تاریخی این دو گونه نهاد بوده است. (Behnam 1986)

کتاب ایران: فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، دربرگیرنده مجموعه مقالاتی با ویراستاری سامی فرسون و مهرداد مشایخی نمونه دیگری است که ویژگی‌های نامبرده را دربردارد. نویسندگان مقالات این کتاب، ضمن تأکید بر نقش تعیین‌کننده تحولات فرهنگی در تحولات سیاسی، ادعا می‌کنند که توجه به فرهنگ سیاسی، درک ما را از زندگی سیاسی ارتقا می‌بخشد. به زعم ویراستاران کتاب، مصداق بارز چنین نسبت و رابطه‌ای، الگوهای رفتار سیاسی ایرانیان است

که از برخی عناصر فرهنگ سیاسی آنان، از جمله سرنوشت باوری، بی اعتمادی و همه/هیچ باوری ناشی می‌شود؛ عناصری که محصول تجربه بی وقفه استبداد داخلی و تهاجم خارجی است. نقش دولت در نهادینه کردن و بازسازی گفتمان‌های فرهنگ سیاسی معین (مانند ملی گرایی، پوپولیسم، عدالت اجتماعی و استقلال)، و ابزارها و روش‌های این کار نیز موضوع بحث مقاله‌های مختلف این کتاب قرار گرفته است (Farsoun and Mashayekhi, 1992).

کتاب‌های منتشرشده به زبان فارسی هم دارای چنین ویژگی‌هایی هستند. مثلاً کتاب فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی که نوعی مطالعه تطبیقی ایران و کره جنوبی است فرهنگ سیاسی ایران را در قالب یک رشته مفاهیم کلی و انتزاعی، با عنوان "ریشه‌ها و عناصر اصلی فرهنگ سیاسی" بررسی می‌کند بدون آن که اعتبار چنین ادعاهایی را با توسل به پیمایش‌های روشمند نشان دهد. (دال سیونگ یو) چنین وضعیتی در کتاب فرهنگ سیاسی ایران به قلم محمود سریع القلم نیز وجود دارد و نویسنده صرفاً به طرح یک رشته ادعاهای کلی برای توصیف فرهنگ سیاسی ایران بسنده کرده است (سریع القلم ۱۳۸۷).

این دسته آثار نسبتاً کم شمار که دو نمونه از آنها را بررسی کردیم به این دلیل سودمندند که بر چارچوب‌های نظری معتبری استوار هستند و ادعاهایی درباره ویژگی‌های کلی و تحولات کلان فرهنگ سیاسی ایران طرح می‌کنند. ولی تا زمانی که نتوان چنین ادعاهایی را با تولید داده‌های معتبر محک زد، شناخت حاصل از آنها نیز چندان معتبر نخواهد بود. مثلاً ادعاهای کلی درباره "نهادهای اقتدار ستیز" یا "اعتماد سیاسی" را اساساً باید با داده‌های حاصل از پیمایش‌های مناسب محک زد. در جامعه‌ای که جغرافیای فرهنگی بسیار متنوع و پیچیده‌ای دارد چگونه می‌توان چنان ادعاهایی را تعمیم داد.

بررسی وضعیت فرهنگ سیاسی پژوهی در قالب پایان نامه‌های دانشگاهی هم کم و بیش مویذ ادعای این نوشتار است. بررسی موردی پایان نامه‌هایی که درباره فرهنگ

سیاسی ایران در دانشگاه علامه طباطبایی نوشته شده است، این نوع آسیب شناسی را به اشکال مختلف مورد تأیید قرار می‌دهد. از آنجا که دانشگاه علامه طباطبایی عنوان بزرگترین دانشگاه علوم انسانی کشور را یدک می‌کشد و علاوه بر رشته/ گرایش‌های مختلف علوم سیاسی، دارای رشته مطالعات فرهنگی هم است، می‌تواند نمونه گویا و معتبری باشد و نشان دهد که وضعیت فرهنگ سیاسی پژوهی در دیگر دانشگاه‌های کشور چگونه است.

از مجموع پایان نامه‌های رشته/ گرایش‌های مختلف در سطوح مختلف، عبارت فرهنگ سیاسی فقط در عنوان ۱۰ پایان‌نامه به کار رفته و فرهنگ سیاسی موضوع اصلی آن پایان نامه‌ها بوده است. در این پایان‌نامه‌ها، ضمن تأکید بر اهمیت فرهنگ سیاسی، نسبت فرهنگ سیاسی با دیگر وجوه مختلف زندگی سیاسی (مانند توسعه سیاسی، ساختار سیاسی، انتخابات) مورد بررسی قرار گرفته است.

ولی نکته مهم این است که به استثنای یک مورد، در هیچ کدام از پایان نامه‌ها نه داده‌های اولیه تولید شده است و نه از چنین داده‌هایی استفاده شده است. جالب این که یک مورد استثنایی هم پایان نامه‌ای است متعلق به دانشکده علوم اجتماعی و هیچ کدام از پایان نامه‌های متعلق به رشته/گرایش‌های علوم سیاسی بر داده‌های پیمایشی استوار نیستند. به عبارتی، تقریباً در هیچ پایان نامه‌ای ویژگی‌ها و شاخص‌های نسبت داده شده به فرهنگ سیاسی ایران از طریق انجام پیمایش‌های روشمند شناسایی نشده است. درواقع، دانشجویان از حد طرح ادعاهای کلی درباره ویژگی‌های فرهنگ سیاسی ایران (مانند "بدبینی، منجی گرایی و احساس گرایی" یا "فاقد کار ویژه‌های موجود در یک سنت دموکراتیک") فراتر نمی‌روند. بنابراین، پایان نامه‌ها هم نهایتاً گرفتار یک رشته کلی گویی‌های رایج می‌شوند که نشان دادن اعتبار آنها نیازمند تولید داده‌های معتبر است. (امینی خضرآبادی ۱۳۸۶، بدیعی ۱۳۵۷، رضایی ۱۳۷۷، زارعی ۱۳۸۷، رزدشتی ۱۳۸۸، عبدی ۱۳۸۵، فتحی ۱۳۷۸، میربد ۱۳۸۷، ولایتی ۱۳۸۳، یاور ۱۳۸۴)

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

هرچند نیمه نخست حیات تقریباً هفتاد ساله فرهنگ سیاسی پژوهی روشمند با فراز و فرودهایی همراه بوده است، اما در طول دو دهه گذشته رونق فزاینده‌ای داشته است. از اوایل دهه پایانی سده بیستم که این سنت پژوهشی به شکوفایی بی‌سابقه‌ای رسید، بازار پژوهش‌های نظری و تجربی درباره فرهنگ سیاسی جوامع مختلف پررونق‌تر شده است. برجسته‌ترین مصداق این رونق هم شکل‌گیری تدابیر و تلاش‌های مختلف برای تولید و ساماندهی داده‌های معتبر، به ویژه از طریق پیمایش‌های روشمند منظم، درباره فرهنگ سیاسی جوامع بوده است.

ولی در ایران، با وجود پذیرش اهمیت فرهنگ سیاسی و لزوم توجه بیشتر به آن، وضعیت تولید داده‌های معتبر و مطالعات تجربی درباره فرهنگ سیاسی ایران نسبتاً نامطلوب و نابسامان است. هیچ موسسه‌ای برای انجام پیمایش‌های منظم درباره وجوه مختلف فرهنگ سیاسی ایران وجود ندارد و اندک داده‌های پراکنده موجود هم در چارچوب پیمایش‌های متعلق به علوم اجتماعی تولید می‌شود که مسائل خاص خود را دارد. به همین دلیل فرهنگ سیاسی پژوهی در ایران معمولاً از طرح یک رشته مباحث ژورنالیستی یا ایدئولوژیک، و بیشتر طرح ادعاهای کلان که گاهی عنوان "مطالعات کیفی" را هم یدک می‌کشند فراتر نمی‌رود.

اگر شناخت فرهنگ سیاسی مهم است، باید بستر و شرایط مناسبی برای دست‌یابی به شناخت معتبر این پدیده فراهم شود. بی‌گمان، مهمترین اقدام در این راستا تاسیس موسساتی برای تولید داده‌های معتبر درباره فرهنگ سیاسی است. چنین موسساتی همچنین می‌توانند داده‌های پراکنده موجود را ساماندهی کنند تا استفاده از آنها برای پژوهشگران آسان‌تر شود. اقدام تسهیل‌کننده دیگر، تدوین نوعی چارچوب مفهومی متناسب با جامعه ایران است تا دقت و اعتبار سنجش فرهنگ سیاسی ایران را افزایش دهد.

هر اندازه داده‌های بیشتر و معتبرتری درباره فرهنگ سیاسی ایران تولید و ساماندهی شود، شناخت ما نسبت به این که ایرانیان چه تصویر، تصور و احساسی نسبت به زندگی سیاسی دارند دقیق تر و معتبرتر خواهد شد. بنابراین، مدیریت، برنامه ریزی و تصمیم گیری سیاسی هم می‌تواند بر اساس اطلاعات معتبری استوار شود. البته ناگفته نماند که تولید و ساماندهی چنین داده‌هایی به هیچ وجه رافع نیاز به مطالعات کیفی نیست بلکه نقش مکمل دارد.

فهرست منابع

- ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان: یافته‌های پیمایش در کرمانشاه. (۱۳۸۱)، ویرایش اول، تهران: دفتر انتشارات طرح پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌ها.
- امینی خضر آبادی، مجید. (۱۳۸۶)، بررسی انتقادی بازنمایی فرهنگ سیاسی در گفتمان‌های روشنفکری دینی ایران معاصر (پایان نامه کارشناسی ارشد رشته مطالعات فرهنگی دانشگاه علامه طباطبایی).
- بدیعی، نادره. (۱۳۵۷)، فرهنگ و توسعه سیاسی در ایران امروز (پایان نامه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی).
- رضایی، محمد. (۱۳۷۷)، بررسی رابطه نگرش اجتماعی با فرهنگ سیاسی دانشجویان ساکن مجتمع کوی دانشگاه تهران، (پایان نامه کارشناسی ارشد رشته علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی).
- زارعی، آرمان. (۱۳۸۷)، تأثیر جهانی شدن بر فرهنگ سیاسی ایران ۱۳۶۸-۱۳۸۴، (پایان نامه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی).
- زردشتی، محمدعلی. (۱۳۸۸)، بررسی تحولات فرهنگ سیاسی ایران با توجه به نشانه‌شناسی سیاسی سینمای پرمخاطب دهه ۵۰ و ۷۰، (پایان نامه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی).

- سریع القلم، محمود. (۱۳۸۷)، فرهنگ سیاسی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ دوم.
- عبدی، مسعود. (۱۳۸۵)، تأثیر تحول فرهنگ سیاسی بر ساختار سیاسی ایران دوره معاصر، (پایان نامه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی).
- فتحی، علی اصغر. (۱۳۷۸)، بررسی فرهنگ سیاسی و اثرات آن بر توسعه سیاسی در ایران، (پایان نامه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی).
- میربد، مهدی. (۱۳۸۷)، بررسی تطبیقی انگاره‌های انسان شناسانه در ادبیات و تأثیر آن بر فرهنگ سیاسی (مورد فرانسه و انگلستان قرن ۱۹)، (پایان نامه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی).
- ولایتی، علی. (۱۳۸۳)، بررسی تأثیر فرهنگ سیاسی ایران بر نتیجه انتخابات دوم خرداد ۷۶، (پایان نامه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی).
- یاور، مجتبی. (۱۳۸۴)، تحلیل گفتمان خطابه‌های سیاسی آیت ... خمینی، (پایان نامه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی).
- یو، دال سیونگ. (۱۳۸۱)، فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی، تهران: انتشارات خانه سبز.

- Alexander, James. (2000). *Political Culture in Post-Communist Russia*, London: Macmillan Press.

- Almond, Gabriel. (1956). "Comparative Political Systems", *Journal of Politics*, xviii, August .

- Almond, Gabriel and Sidney Verba. (1963). *The Civic Culture*, Princeton: Princeton University Press .

- Almond, Gabriel and Sidney Verba. (1989). *Civic Culture Revisited*,
??????????
- Almond, Gabriel. (1994). 'foreward: *The Return to Political Culture*',
in Diamond, Larry (ed.). Political culture and Democracy in Developing
Countries, Colorado: Lynne Rienner .
- Behnam, M. Reza. (1986). *Cultural Foundations of Iranian Politics*,
Salt Lake City: University of Utah Press .
- Brown, Archie. (1996). '*Political Culture*', *in Kuper, Adam and
Jessica Kuper* (eds) *The Social Science Encyclopedia, second ed.*, London:
Routledge .
- Chilcote, Ronald. (1981). *Theories of Comparative Politics*, Boulder:
Westview Press .
- Dalton, Russel. (2000). '*Citizen Attitudes and Political Behaviour*',
Comparative Political Studies, vol. 33, n. 6/7 .
- Duckitt, John. (2000). 'Culture, *Personality and Prejudice*', in
Renshon, Stanley and John Duckitt (eds) , *Political Psychology*, New York:
New York University Press .
- Eatwell, Roger (ed.). (1997). *European Political Cultures*, London:
Routledge .
- Farsoun, Samih and Mehrdad Mashayekhi (eds). (1992). *Iran: Political
Culture in the Islamic Republic of Iran*, London and New York: Routledge.
- Gendzel, Glen. (1997). 'Political Culture: geneology of a concept', *The
Journal of Interdisciplinary History*, Autumn 1997, v. 28, n. 2.
- Gibbins, John (ed.). (1998). *Contemporary Political Culture*, London:
Sage .
- Haynes, Jeff (ed.). (1999). *Globalization and Political Culture in the
Third World*, London: Macmillan Press .
- Laitin, David D. (1995). '*Copliance Ideologies: Rethinking Political
Culture*', in *American Political Science Review*, March, v. 89, n. 1 .
- Lane, Jan-Erik (2002) ,*Culture and Politics*, Burlington: Ashgate .

- Lijphart, A. (1989). “*The Structure of Inference*”, in Almond, Gabriel and Sidney Verba (eds). *The Civic Culture Revisited*, London: Sage.
- Miller, W., S. White and P. Heywood, (1998). *Values and Political Change in Postcommunist Europe*.
- Price, Daniel. (1999). *Islamic Political Culture, Democracy and Human Rights*, Westport: Praeger Publishers .
- Price, V. (1999). “*Political Information*”, in Robinson, P. John, Phillip R. Shaver and Lawrence S. Wrightsman (eds) , *Measures of Political Attitudes*, San Diego: Academic Press .
- Putnam, Robert. (????). *Making Democracy Work ??????????????*.
- Pye, Lucian W. (2000). ‘*The Elusive Concept of Culture and the Vivid Reality of Personality*’, in Renshon, Stanley and John Duckitt (eds) , *Political Psychology*, New York: New York University Press .
- Roskin, Michael G. (1989). *Countries and Concepts*, New Jersey: Prentice Hall .
- Stewart, Ian (2002). ‘*Vanishing Politics: The Three Paradoxes of Political Culture Research*’, in Everitt, Joanna and Brendt O’neill (eds) , *Citizen Politics*, Oxford: Oxford University Press .
- Street, John. (1994). ‘From civic Culture to mass culture’, in *British Journal of Political Science*, jan. ,v. 24, n. 1 .
- S. Welch, S. (1993). *The Concept of Political Culture*.
- Wilson, Richard. (2000). “*The Many Voices of Political Culture*”, *World Politics*, 52 .
- Yu, Dal S. (2002). *The Role of Political Culture in Iranian Political Development*, Hampshire: Ashgate .